

## بسوی کدامین فدرالیسم؟ نگاهی به مطالبات ملل تحت ستم در ایران

• دمکراسی تنها سکوی پرش جامعه به سوی ثبات سیاسی است، یعنی تاسیس دولتی که بر اراده آزادانه مردم تکیه دارد. اما این دمکراسی از زاویه تنگ ناسیونالیسم افراطی حاکم بر دستگاه سیاسی حاکم بر ایران و حتی افکار و اندیشه های متأثر از آن در گروهها، سازمانها و احزاب سیاسی خارج از حاکمیت، نه قابل رویت است و نه قابل درک. بلکه این دمکراسی از سوئی به پارامترهای حقوق برابر شهروندی، آزادی قلم و بیان، آزادی تشکل و غیره تکیه دارد و از سوی دیگر باید بر پلورالیسم و چندگانگی در کشور ایران از نظر ترکیب اتمیکی (ملی و زبانی) استوار باشد

یونس شاملی

دوشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۴ - ۲ مه ۲۰۰۵

### مقدمه

سرنوشت جوامع و به تبع آن سرنوشت انسان در گوشه و کنار این کره خاکی در حال ورق خوردن است. اما سرنوشت همه جوامع به یک گونه ورق نمی خورد. در سوئی حرکت شتابان جوامع در حال رشد را می بینیم که چهارنعل پیش می تازند و در سوی دیگر جوامع عقب مانده را می نگریم که اگر به خود نجنبند فردای تاریکی در انتظارشان نشسته است. ایران نیز در جرگه کشورهای عقب مانده ایست که زمان بسرعت بر آن می تازد و تازیانه عقب ماندگی در تمامی زمینه ها عرصه را برای برداشتن گامهای موثر در آن تنگتر میکند. و با تاسف بایستی عنوان کرد که امروز به علت رشد برق آسای فن آوری های تکنولوژیک و پیشرفتهای عظیم اقتصادی زمان نقش بسیار جدی را در تکوین و پیشرفت کشورها بازی میکند. بنابراین روند گلوبالیزاسیون به عنصر زمان و همفازی با آن نقشی حیاتی بخشیده است. مردم ایران با وجود اینکه در صد ساله گذشته تلاشهای بی شائبه ایی را برای رهایی از استبداد و نجات از انحطاط از خود نشان داده است، اما هرگز موفقیتی اساسی و عمومی در این خصوص بدست نیاورده است. به عبارت دیگر صد سال مبارزه و افت و خیزهای مربوط به آن، اگر چه نتیجه قابل توجهی از خود بر جای گذاشته، اما این جانفشانی ها در ایران به دفتر عظیمی از تجربه و دانش فرهنگی و سیاسی از نقطه نظر علل و عوامل شکست جنبشهای ترقی خواهانه گذشته تبدیل کرده است.

بزرگترین گام مردم ایران برای نزدیکی به قافله تمدن و پیشرفت در آغاز قرن پیش با انقلاب مشروطیت برداشته شد. اما این حرکت عظیم که با جانفشانی تمامی مردم و بویژه مجاهدتهای ملت آذربایجان به رهبری ستارخان و باقر خان به سرانجام رسید بود، با کودتای رضاخان که با طراحی استعمار انگلیس صورت گرفته بود، عقیم ماند و این کشور تمامی مسیر قرن بیستم را در کج راهه عقب ماندگی، انحطاط و استبداد گذراند. در قرن گذشته البته تلاشهایی برای رهایی و آزادی ملل در گوشه و کنار ایران صورت گرفت که از جمله این حرکتها، جنبش دمکراسی خواهی شیخ محمد خیابانی در تبریز، جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک خان، تشکیل دولتهای ملی در آذربایجان به رهبری جعفر پیشه وری و در کردستان به رهبری قاضی محمد و سپس حرکت ضداستعماری مصدق بود که با رذیلتانه ترین شکل توسط استبداد و ارتجاع داخلی از یکسو و همیاری استعمار خارجی از سوی دیگر سرکوب شده، ناکام ماندند.

انقلاب جمهوریت در سال 57 آخرین تلاش یکدست مردم ایران برای پیوستن به قافله ترقی و تمدن در جهان بود که در همان آغاز با عروج رهبری دینی به سکان هدایت آن نتیجه عکس خود را بزودی نشان داد. استبداد سیاسی که اینبار فاکتور دین سالاری را هم به آن افزوده شده بود فضای سیاسی ایران را چنان تیره و تار نموده و نفس ها را چنان در سینه ها حبس کرد که اساسی ترین مسائل جامعه ایران نه تنها در هاله ایی از ابهام فرورفت بلکه حتی سیطره دین سالاری سر آزادی اندیشه را در قربانگاه دستگاه سیاسی و جهنمی تازه به قدرت رسیده به دار کشید.

ایران بعد از یک قرن، اینک خسته و درمانده در آستانه قرن بیست و یکم ایستاده است. عقب ماندگی، انحطاط و استبداد سیاسی همچنان میدان دار زندگی روزمره مردم در تمامی عرصه هاست، و زمان همچنان بسرعت می‌تازد و فناوری های تکنولوژیک و اقتصاد صنعتی مبتنی بر آن عرصه را بر کشورهای که از قافله آن دور مانده اند تنگتر کرده است. ایران هنوز در داخل مرزهای خود ثبات سیاسی لازم را، که اولین گام برای حرکت به سوی برنامه ریزی های فنی و اقتصادی است، بدست نیاورده است. ثبات سیاسی تنها سکوی پرش برای نجات کشور و مردم از منجلاط فکری و استبداد سیاسی و عقب ماندگی اقتصادی است. روشن است که این مهم (ثبات سیاسی) تنها از طریق اعمال آزادانه اراده مردم در صحنه سیاسی بعنوان مهمترین مؤلفه قدرت قابل تحقق است. اعمال اراده آزادانه مردم چیزی جز جایگزینی دموکراسی سیاسی و پلورالیسم فرهنگی بجای استبداد سیاسی و تک گانگی فرهنگی نیست.

### کدامین دموکراسی؟

همچنانکه گفتیم دموکراسی تنها سکوی پرش جامعه به سوی ثبات سیاسی است، یعنی تاسیس دولتی که بر اراده آزادانه مردم تکیه دارد. اما این دموکراسی از زاویه تنگ ناسیونالیسم افراطی حاکم بر دستگاه سیاسی حاکم بر ایران و حتی افکار و اندیشه های متأثر از آن در گروهها، سازمانها و احزاب سیاسی خارج از حاکمیت، نه قابل رویت است و نه قابل درک. بلکه این دموکراسی از سویی به پارامترهای حقوق برابر شهروندی، آزادی قلم و بیان، آزادی تشکل و غیره تکیه دارد و از سوی دیگر باید بر پلورالیسم و چندگانگی در کشور ایران از نظر ترکیب اتنیکی (ملی و زبانی) استوار باشد.

به عبارت بهتر، تمرکز قدرت سیاسی یکی از مهمترین فاکتورهای تکوین استبداد سیاسی در جامعه عقب مانده ایران در دو دوره سلطنت پهلوی ها و جمهوری اسلامی بشمار میرود. از این رو ترکیب اتنیکی مردم ایران نه تنها از زاویه برابر حقوقی ملل ساکن ایران که مؤلفه مهمی در سیاست گذاری دموکراتیک برای ایران فردا بشمار میرود، بلکه این مهم (یعنی ترکیب اتنیکی و کثیرالملله بودن ایران) یکی از نعمتهایی است این کشور بایستی برای رهایی از استبداد سیاسی و تقسیم عادلانه قدرت سیاسی از آن بهره جوید.

تقسیم قدرت سیاسی به ایالات هم برای حقوق برابر اتنیکی (ملی) و هم برای انسداد تکوین استبداد سیاسی، که در آغاز قرن گذشته توسط مجلس مشروطیت بدرستی تشخیص داده شده بود و بر همان اساس قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی را از تصویب مجلس مشروطیت گذرانده بود، از ضرورتها عمده در سیاستگذاری ایران فرداست. اما تکاپوی انقلاب مشروطیت که با کودتای رضا خان به انسداد انجامید زمینه های تحقق آن قانون را نیز با ناکامی کامل مواجه ساخت.

اینک ایران بعد از یک قرن پاسخ خویش را برای بدست آوردن ثبات سیاسی در تحقق قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی، البته در صورت مدرنتر و تجربه شده آن، یعنی فدرالیسم، جستجو می کند. صورتی که تجربه یکصد ساله کشورهای فدرالیستی در جهان را نیز با خود به همراه دارد. به عبارت دیگر ایران برای حرکت به سوی ترقی باید به مؤلفه های ذیل گردن نهد:

- 1- دست شستن از سیاست برتری قومی (ناسیونالیسم افراطی فارس) نسبت به دیگر ملل ساکن در ایران
- 2- به رسمیت شناختن؛ حقوق برابر شهروندی
- 3- به رسمیت شناختن؛ حقوق برابر اتنیکی (ملی) برای ملل ساکن در ایران کثیرالملله (فدرالیسم).
- 4- به رسمیت شناختن؛ اعمال آزادانه اراده مردم در تعیین سرنوشت خویش (دموکراسی و پلورالیسم) که متضمن اصول کلی زیر باشد:

- آزادی عقیده، بیان و تشکل
- برابری زنان با مردان در تمامی عرصه ها
- حرکت بسوی عدالت اجتماعی

-	-	جدای ایدئولوژی از دولت
-	-	برپایی دولتهای ایالتی و فدرال
-	-	تامین یک زندگی شرافتمدانه از نظر سیاسی، اقتصادی، بهداشتی و فرهنگی برای شهروندان
-	-	تلاش در جهت رشد و توسعه اقتصادی با بهره گیری از آخرین دستاوردهای علمی، تکنولوژیک
-	-	...

برای کسانی که بی طرفانه به تاریخ صد ساله ایران بنگرند متوجه این مهم خواهند شد که در تمامی شرایط بحرانی که دولت مرکزی ایران قدرت مطلقه خود را از دست داده و زمینه آزادیهای نسبی برای ملل ساکن ایران فراهم آمده، مردمان آن دیار در صدد اعمال آزادانه اراده ملت خویش برآمده اند. آنهاييکه با عینک تنگ نظرانه ناسیونالیسم افراطی فارس به این فاکتور نگرسته اند آن را حمل بر وجود استعداد استقلال خواهی و به بیان آنها تجزیه طلبی ملل غیر فارسی ایران کرده اند. این در حالی است که در صد سال اخیر جنبش جدائی خواهانه ایی در میان ملل ساکن ایران بروز نکرده است. اما آنان که با یک درک واقعبینانه (و نه بدبینانه) به این امر نظر دوخته اند؛ آن را در سمت و سوی ترقی خواهی، کثرت گرایی، استبداد زدائی و اعمال اراده دموکراتیک مردم تلقی کرده اند. جنبش ملی آذربایجان به رهبری مرحوم پیشه وری و جنبش ملی کردستان به رهبری قاضی محمد در میان سالهای 25-1324 و جنبش ملی خلق عرب اهواز در اوان انقلاب 57 را میتوان از این نمونه ها به حساب آورد.

**با توجه به تجربه فوق بیش از دو راه برای ایران در برخورد با حل مسئله ملی باقی نمی ماند؛**

**1- یا استمرار سیاست مشیت آهنین علیه ملل غیر فارس در ایران و در واقع تنگتر کردن فضا برای یک زندگی شرافتمدانه برای ملل غیر فارس ساکن در ایران؛ که نتیجه ایی جز تقویت نیروی گریز از مرکز در میان آن ملل از سویی و در جا زدن ایران در منجلاب استبداد و انحطاط بیشتر از سوی دیگر از آن نتیجه نخواهد شد.**

**- و یا گردن نهادن به دموکراسی، پلورالیسم و زیستن با حقوق برابر اتنیکی در کنار هم که با برپایی یک جمهوری دموکراتیک و فدرالیستی در ایران مقذور است.**

### **کدامین فدرالیسم؟**

ترکیب اتنیکی (ملی-زبانی) ایران برای کسی پوشیده نیست. کسانی که توان درک و دید این مهم را ندارند کوردلانی بیش نیستند. چرا که همین تفکر شونیستی ایران را در هشتاد سال گذشته به زندان ملل غیرفارس تبدیل کرده است.

ایران یک کشور کثیرالملله است و از ترکیب اتنیکی ترک، فارس، کرد، بلوچ، عرب و... تشکیل شده است. ترکیب اتنیکی چیزی نیست که در سیاستگذاری یک کشور بتوان نسبت به آن بی تفاوت بود. بلکه زیرساختهای برنامه ایی بایستی چنان تنظیم گردند که بتوانند به کثیرالملله گی مردم ایران پاسخ درخوری بدهد.

نه تنها مجلس انقلاب مشروطیت در اوایل قرن گذشته، به درستی، بر این مهم انگشت گذارده، بلکه بیش از شصت در صد کشورهای جهان امروزه به شیوه فدرالیستی اداره میشوند. به عبارت دیگر کارآیی فدرالیسم در حل مسئله اتنیکی از یکسو و اعمال اراده دموکراتیک مردم در آن از سوی دیگر در صد سال گذشته به کارنامه تجربی کشورهای که به این شیوه اداره میشوند افزوده است.

ایران تافتهء جدا بافته ایی در جهان نیست، بلکه این کشور خود از جمله آن کشورهایی است که یک صد سال پیش در مجلس انقلاب مشروطیت با تصویب قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی به این مهم صحنه گذارده است. بنابراین مخالفت و مقاومت در مقابل اعمال شیوه فدرالیستی برای اداره کشور در ایران، مخالفت و مقاومت در برابر اراده صد ساله ملل ساکن ایران جهت اعمال اراده خود بوده و در عین حال ذهن کجی به تمامی تجارب بشر در صد سال گذشته است.

با توجه به ترکیب اتنیکی مردم ایران که متشکل از ملل ترک، فارس، کرد، بلوچ، عرب ... می باشد، و با توجه به رژیمهای متمرکز و مستبد دو دوره سلطنت پهلوی ها و جمهوری اسلامی، اعمال آزادانه ارادهء مردم (دمکراسی) تنها در گرو پذیرش برقراری یک سیستم دمکراتیک و فدرالیستی در ایران قابل تحقق است. به عبارت دیگر تنها سیستمی سیاسی در ایران میتواند مشروعیت داشته باشد که بر بنیاد جمهوریت و فدرالیسم دمکراتیک استوار بوده باشد. جمهوریت این سیستم در مقابل ارتجاع سلطنتی است که مردم ایران متحداً آن را در سال 57 از اریکه قدرت به زیر کشیدند و دمکراتیک بودن این نوع فدرالیسم از آن جهت اهمیت دارد که قرن گذشته شاهد برپایی جمهوریهایی فدرال غیردمکراتیک از نوع اتحاد جمهوریهایی شوروی و یا جمهوری فدرالیستی یوگسلاوی بود که به علت فقدان دمکراسی، از هم فروپاشیدند.

به نظر میرسد تنها آن نوع از فدرالیسم دمکراتیک میتواند به مشکلی به نام مسئله ملی در ایران پایان دهد که بر مبنای اتنیکی (ملی-زبانی) برپا گردد. فدرالیسم اتنیکی در واقع تشکیل دولتهای ایالتی توسط ملل ساکن در ایران را مد نظر دارد و تنها از این طریق است که میتوان به کابوس استبداد سیاسی در ایران فردا خط بطلان کشید و اراده ملل ساکن ایران را در یک سیستم مدرن و مترقی فدرالیستی سازماندهی کرد.

به عبارت دیگر برپائی دولتهای ایالتی در سرزمینهای تاریخی ملل ساکن ایران ( ترکان، فارسها، کردها، بلوچها، عربها...) و سپس تشکیل دولت فدرال سراسری ایران از طریق همپاری و همکاری دولتهای ایالتی قابل تحقق است. در این شیوه تحقق دمکراسی در ایران نه از بالا (که چیزی جز دیکته کردن سیاست از بالا نیست)، بلکه اعمال دمکراسی با تکیه بر اراده ملل ساکن ایران و از پائین قابل تحقق است.

### **حدود و اختیارات حکومتهای ایالتی:**

از عمده مسائلی که در طرح حکومت فدرالیستی در ایران بایستی مد نظر قرار گیرد حدود و اختیارات دولتهای ایالتی در ایران است. طبیعی است مطالبه برابری ملی برای ملل ساکن ایران و رعایت پرنسپهای دمکراتیک در تعیین حدود و اختیارات حکومتهای ایالتی نقش اساسی بازی میکند.

حدود و اختیارات حکومتهای ایالتی به قرار زیر است:

- 1- سرزمین ملل ساکن ایران با توجه به تاریخ و زبان آن مناطق که هر ملتی بصورت متمرکز در آن زندگی میکنند را تشکیل میدهد. حکومت ایالتی با ارادهء آزادانه مردمان این مناطق به صورت یک واحد سیاسی و اداری تشکیل می شود.
- 2- کلیه امور مقننه، قضائی و اجرائی و امور مربوط به مسائل انتظامی، اجتماعی و فرهنگی در اختیار حکومتهای ایالتی است مگر آنکه تمامی ایالتها متحداً مسئولیتی را به دولت فدرال سراسری ایران واگذار کنند.
- 3 - سیاست خارجی، سیاست پولی، برنامه ریزهای کلان اقتصادی، سیاست دفاعی در مقابله با تعرض خارجی، سیاست حفظ محیط زیست... در حوزه مسئولیت دولت فدرال ایران خواهد بود.

4- زبان هر ملتی در محدوده دولت ایالتی زبان رسمی آن ایالت خواهد بود. اما این به معنی بی حقوقی اقلیتهای موجود در آن ایالتها نیست. بلکه هر اقلیتی در هر یک از ایالات به عنوان شهروند برابراالحقوق بایستی بتواند از مزایای حقوق برابر شهروندی بهرمنند گردد.

5- در ارتباط با زبان ارتباطی، بایستی عنوان کرد که بعلت نقش مخرب سیاستهای دو رژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی، زبان فارسی تا کنون نه به عنوان زبان ارتباطی، بلکه به عنوان زبان جانشین علیه موجودیت زبانهای دیگر بکار گرفته شده است. لذا جدا از اینکه امروزه عملاً این زبان نقش ارتباطی میان ملل ساکن ایران را بازی می کند، اما به نظر میرسد که مناسبترین شیوه برای حل مسئله زبان ارتباطی مراجعه به آرای عمومی در یک همه پرسی دمکراتیک، با ارائه آلترناتیوهای اصولی بعد از جمهوری اسلامی میباشد.

### **مولفه های قدرت در تکوین فدرالیسم دمکراتیک:**

در خصوص چگونگی تکوین و شکل گیری فدرالیسم که از دل دمکراسی خواهی مردم ایران برخاسته و منتج از مبارزه هماهنگ ملل ساکن این کشور است، دو نگرش کاملاً متفاوت وجود دارد:

#### **دمکراسی از بالا**

در تمامی دیالوگهای سیاسی چه بصورت مکتوب و چه بصورت شفاهی این دو آلترناتیو برای تحقق دمکراسی در ایران مورد بحث قرار میگیرد. به بیان دیگر بخشی از روشنفکران و سازمانها و احزاب سیاسی ایران که عمداً به ملت فارس ایران تعلق دارند و یا بخشی از روشنفکرانی که از میان ملل تحت ستم برخاسته اند، (آگاهانه و شاید ناخودآگاه)، تحقق دمکراسی و برپائی فدرالیسم را از بالا و از طریق سیاست دولتی ممکن و قابل اجرا می دانند. به معنی دیگر این گرایش بشدت تحت تاثیر افکار عمومی واقعاً موجود در ایران بوده و ایران را مصادف با فارس تلقی کرده و ملل دیگر را اقوام و یا اقلیتهای قومی با خرده فرهنگهایی خاص خود می شناسد که بایستی برای انکشاف و پیشرفت خویش، خود را در فرهنگ ملت فارس مستحیل کنند. این گرایش در درازمدت حتی مستحیل شدن زبانها و فرهنگهای غیرفارس را در زبان و فرهنگ فارسی آرزو می کند.

بنابراین گرایش غالب سیاسی در شرایط کنونی که به ملت فارس و نمایندگان متفاوت آن که در حاکمیت و اپوزیسیون آن صف آرایی کرده اند حل مسئله ملی را موکول به بعد از به قدرت رسیدن حکومت تازه که به زعم آنها حکومت دمکراتیکی خواهد بود واگذار می کنند. باز هم این گرایش تاکید به مسئله ملی در شرایط کنون را مغایر با مطالبات دمکراتیک در شرایط کنونی ارزیابی میکند و بر این باور است که در مرحله کنونی تنها و تنها بایستی با یک اتحاد سراسری برای سرنگونی جمهوری اسلامی تلاش شود. این گرایش سیاسی که در واقع گرایش اغلب شخصیتها، فعالین و گروهها و احزاب سیاسی امروزی که با پسوند ایران مژین هستند، را تشکیل میدهد. این گرایش برپائی دمکراسی از بالا را در ایران قابل تحقق میدانند و حل مسئله ملی را یکی از وظایف دولت آینده بعد از جمهوری اسلامی تلقی میکند.

#### **دمکراسی از پائین**

اما گرایش دیگر فکری و عملی که عمداً در میان شخصیتها و سازمانها و احزاب سیاسی متعلق به ملل غیرفارس ایران طرفدار دارد، باور به تکوین و شکل گیری دمکراسی از پائین است. چرا که تمامی تجارب ملل دیگر نیز نشان میدهد که دمکراسی از بالا یک دمکراسی صوری است. اما دمکراسی از پائین به مولفه های واقعی قدرت سیاسی از پائین توجه دارد و بر مینای آن شکل می پذیرد.

این تجربه شناخته شده ای است که حق گرفتنی است و نه دادنی. لذا دمکراسی از بالا به دلیل کهنه گی ستم ملی در ایران که به درازای تاریخ جدید ایران از انقلاب مشروطیت به این سو می رسد، امکان دست یابی به آن در حد غیرممکن است. اما چالشی دمکراتیک از پائین علیه قدرت مسلط سیاسی-فرهنگی در جامعه ایران تنها راهی است که میتواند حقوق برابر اتیکی برای ملل ساکن در ایران را به عنوان یک آلترناتیو در جامعه سیاسی و غبارگرفته ایران متحقق

سازد. بر همین اساس کسانی که خود را با این طرز فکر معلول قانع میکنند که تنها اتحاد همه جانبه برای تحقق دموکراسی و از قیل آن دست یابی به حقوق برابر ائتیکتی مقدور است، اگر ناخودآگاهانه باشد، کلاه گشادی بر سر نحیف خود گذاشته اند و اگر آگاهانه صورت گیرد چیزی جز توطئه برای استمرار بی حقوق ائتیکتی (ملی) ملل غیر فارس در ایران نیست. از این هر دو دسته در میان روشنفکران و فعالین سیاسی متعلق به تمامی ملل ایران به وفور یافت میشود.

بنابراین تنها راه تحقق دموکراسی از پائین تکیه ملل تحت ستم ایران (ترک، کرد، بلوچ، عرب...) به نیروها سیاسی برخاسته از متن مبارزه دموکراتیک-ملی خود آنهاست. به عبارت روشنتر حقوق ملل تحت ستم گرفتنی است و نه دادنی. و از همین رهگذر است که ملل تحت ستم در ایران برای به دست آوردن حقوق برابر ملی باید که به یک مبارزه جدی و سازمانیافته خودی دست یازند تا بتوانند به عنوان مولفه های قدرت در صحنه سیاسی ایران نقش تعیین کننده ائی را بازی کنند. مبارزه برا حقوق ملی در آذربایجان و اوجگیری انفجاری آن در دههء اخیر، مبارزه ملی در کردستان با احزاب سیاسی آن، تعمیق مبارزه ملی در بلوچستان با تکوین احزاب سیاسی مدرن و به صحنه آمدن احزاب سیاسی متعلق به خلق عرب ایران... نمونه های بارزی از حرکت جامعه ایران برای تحقق دموکراسی از پائین است. در مقابل مبارزات سیاسی و تشکیلاتی ملل تحت ستم و غیرفارس ایران، تشکلهای سازمانها و احزاب سیاسی مدین به پسوند ایران، متعلق به ملت فارس وجود دارد که متناسفانه اغلب برای حفظ موقعیت برتر ملی نسبت به دیگر ملل تحت ستم در ایران از هیچ کاری کوتاهی نمی کنند.

بنابراین بعلت عدم وجود توازن سیاسی در میان نیروهای سیاسی ملت فارس، (که از سوپی حاکمیت ایران در قبضه آنهاست و از سوی دیگر تشکلهای متعدد و رنگارنگی از چپ تا راست، که تا به امروز فریبکارانه به نام ایران و اما تنها در خدمت ناسیونالیسم افراطی فارس عمل کرده اند) و نیروهای سیاسی ملل تحت ستم و غیرفارس در صحنه سیاسی ایران، نه تنها مبارزه جدی تری را برای تحقق دموکراسی واقعی در ایران طلب می کند، بلکه رسالت عظیم انکشاف سیاسی-فرهنگی نیز بر گرده این جنبشها سنگینی میکند. نکته مثبت برای تکوین توازن سیاسی جهت تحقق دموکراسی از پائین در آن است که نیروی سیاسی متعلق به ملت فارس خود را اشیاء شده، سکون گرفته و صاحب قدرت تلقی میکند، در صورتیکه نیروی سیاسی متعلق به ملل غیر فارسی ایران از رشد و خلاقیت و توان شکوفائی بشدت بالائی برخوردار است. به نظر میرسد که اگر شرایط چنین پیشرو ایدستائی و انحطاط فکری نیروی سیاسی مسلط و خلاقیت و شکوفائی نیروی سیاسی ملل غیرفارس بخاطر محرومیتهای طولانی آنان، زمینه ساز برقراری توازن سیاسی لازم برای تحقق دموکراسی از پائین در ایران بعد از جمهوری اسلامی باشد.

با این درک مبارزه خلاق دموکراتیک-ملی ملل غیرفارس در ایران و احزاب سیاسی قدرتمند متعلق به آنها تنها و تنها مولفه های اصلی قدرت سیاسی در تکوین سیستم دموکراتیک و فدرالیستی در ایران خواهند بود. در شرایط عکس قضیه یعنی ضعف و فتور نیروهای سیاسی ملل غیرفارس، گرایش مسلط سیاسی متعلق به ملت فارس تنها به اندازه آن زمین سیاسی عقب نشینی خواهد کرد که ملل تحت ستم توانسته اند در مبارزه خویش آن را به کف آورند. چرا که در دنیای قدرتمنداری حق گرفتنی است و کسی حقوق برابر ملی را در بشقاب تقدیم ملل غیرفارس نخواهد کرد.

### ترکان ایران و مطالبات دموکراتیک آنان:

ترکان ایران به دلیل پراکندگی در سراسر ایران بایستی خصوصیت حرکت خویش را بر آن مینا بنا کنند:

- 1 -1 واحدهای سیاسی در قالب دولتهای ایالتی در نقاط تمرکز آنان از نقطه نظر تاریخی و زبانی:
- - حکومت ایالتی آذربایجان (آذربایجان شرقی، غرب، همدان، زنجان، اردبیل و قزوین)
- - آنونومی قشقایی یا ترکان قشقائی در مناطق زیستی آنان

- - آتونومی ترکان خراسان در مناطق زیستی آنان

- 2-** ترتیب اداره ویژه برای تهران بزرگ و مناطق همجوار که در آن تمامی ملت‌های ساکن آن به تناسب عددی شان و بطور دموکراتیک در آن سیستم نقش بازی کنند.
- 3-** فعالیت واحدهای سیاسی غیرمتمرکز در سراسر ایران براساس ضوابط دموکراتیک.

### جنبش ملی آذربایجان و نقش ویژه آن:

در نگاه اول دادن نقش ویژه به جنبش ملی آذربایجان در حرکت تمامی مردم ایران بسوی دموکراسی شاید اندکی عجیب به نظر برسد و این سؤال پیش آید که علت و یا علت‌هایی که به جنبش ملی آذربایجان نقش خاصی در جنبش دموکراتیک و سراسری ایران داده است چه می‌تواند باشد؟ پاسخ به این پرسش، با تمامی پیچیده گی های آن چندان هم مشکل نیست.

جنبش ملی-دموکراتیک آذربایجان به چند دلیل نه تنها خیزش بسوی دموکراسی واقعی را در ایران تسریع میکند بلکه زمینه های همه گیر شدن آن را نیز با خود به همراه می‌آورد. اما علت هایی که به جنبش ملی-دموکراتیک آذربایجان در ایران جایگاه خاصی می بخشد به فاکتورهای ذیل بستگی دارد:

**اول اینکه-** آذربایجان بخاطر کمیت جمعیتی در ایران با جمعیت 30 میلیونی (ارائه شده در گزارش سالانه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در سال 1992) ترکان در ایران، وزنه سنگین سیاسی را به خود اختصاص میدهد.

**دوم اینکه-** باید به حضور ترکان در سراسر ایران و بویژه در مرکز قدرت سیاسی ایران، یعنی تهران توجه داشت. چرا که ترکان ایران تنها ملتی هستند که جدا از سکونت متمرکز آنان در آذربایجان، خراسان، شیراز و اصفهان، با جمعیت بالایی از نظر کثرت در سراسر ایران پراکنده بوده و در شهرهای مختلف از شمال تا جنوب و از غرب تا شرق ایران زندگی میکنند.

**سوم اینکه-** خیزش فراگیر و پیش رونده جنبش ملی-دموکراتیک آذربایجان از سویی و علنیت و تکیه بر شیوه سیویل این جنبش از سوی دیگر امکان ایجاد دگرگونی در افکار عمومی عقب مانده (از نقطه نظر تمرکزگرایی سیاسی) در ایران را فراهم آورده و جایگزینی یک آلترناتیو پلورالیستی در اذهان مردم را تسریع می بخشد.

**چهارم اینکه-** نقش تاریخی، فعال و تاثیر گذار خیزشهای مترقی در آذربایجان و برای نجات ایران از منجلاط انحطاط و نقش روانشناسانه اجتماعی آن را نباید از نظر دور داشت. به این معنی که حرکت ملی آذربایجان این امید را در دل دیگر مردمان ایران خواهد کاشت تا بتوانند با امید به فردا علیه استبداد و برای دموکراسی انرژی خود را مصروف دارند.

و با توجه به این نکات مهم؛ اگر چه مبارزات ملی در تمامی نقاط ایران ( جنبش ملی کرد، بلوچ و عرب...) به درجات مختلفی پیگیری شده است، اما به دو علت الف: منطقه ای بودن، ب: قلت جمعیتی آنان، نه تنها نتوانسته اند تغییری در معادلات قدرت سیاسی در ایران بوجود آورند، بلکه بشدت از سوی دولت‌های مرکزی ایران سرکوب شده اند.

اما جنبش ملی-دموکراتیک آذربایجان در شرایط کنونی و با ویژه گی‌هایی که فوقاً برشمردیم نه تنها استعداد ایجاد تغییرات اساسی در معادلات قدرت سیاسی در ایران را دارد بلکه میتواند با همراهی و همگامی دموکراتیک دیگر ملل ساکن در ایران که خود را در تضاد با سیستم سیاسی-فرهنگی عقب مانده کنونی می بینند، معادله قدرت سیاسی را در ایران برهم زده و سیستم سیاسی پلورالیستی و دموکراتیک را جایگزین تمرکزگرایی منحن سیاسی موجود در ایران سازد.

بنابراین جنبش ملی-دموکراتیک مردم آذربایجان از آنجهت جایگاه خاصی در میان جنبشهای مترقی ملل ساکن ایران را دارد که میتواند با حضور خویش سیطره اندیشه مرکزگرا را نه تنها از نقطه نظر سیاسی، بلکه از جنبه تاکید غیرواقعی به تک

فرهنگی بودن ایران و تکیه به اندیشه معلول ایران مساوی فارس را عقب براند. و این یکی از مهمترین فاکتورهای سیاسی در جنبش سراسری مردم ایران بسوی دموکراسی رسمی و نه اسمی است.

### **نقد یک آترناتیو فدرالیستی دیگر:**

در مقابل **فدرالیسم اتنیکی** (برمبنای زبان، نه مذهب)، که مدل فدرالیسم در تمامی کشورهای کثیرالملله ائی چون سوئیس، کانادا، اتریش، هندوستان و... می باشد و بر همان مبنا نیز مطالبه ملل غیر فارس ایران و بخش کوچکی از روشنفکران فارس ایران را تشکیل میدهد، **فدرالیسم استانی و یا فدرالیسم جغرافیایی** که مدل فدرالیسم در کشورهای تک ملییتی چون آلمان و یا آمریکا است از سوی اغلب روشنفکران و گروهها و احزاب سیاسی متعلق به ملت فارس، به عنوان آترناتیو جهت حل مسئله ملی در ایران مطرح میشود.

با این وجود بی مناسبت نیست که طرح فدرالیسم استانی را که از سوی روشنفکران و سیاستگذاران فارس عنوان میشود در اینجا از نظر بگذرانیم و علل و انگیزه های چنین تفکری را بصورت محدود هم که شده نقد کنیم.

دلایل ارائه شده برای آترناتیو فدرالیسم استانی از سوی مدعیان آن و البته تنها دلایل آنان، از این قرار است:

**1- در فدرالیسم استانی، اختلافات قومی دامن زده نمی شود و زمینه های خشونت و جنگ داخلی از بین میرود.**

**2- در فدرالیسم استانی، تقسیم قدرت سیاسی به مناطق مختلف کشور با سازمان استانی صورت میگیرد و مانع از شکل گیری استبداد سیاسی دیگر میگردد.**

**3- در فدرالیسم استانی، بر مبنای حقوق برابر شهروندی، تمامی آحاد مردم از حقوق مساوی برخوردار خواهند بود و لذا لزومی به برپایی فدرالیسم اتنیکی نیست.**

این سه دلیل تمام و کمال در تمامی نوشته ها و گفتار رهبران احزاب سیاسی و روشنفکران ملت فارس تکرار و باز تکرار می شود.

اما، همچنانکه مشاهده میشود اولین برهان بر آترناتیو استانی، ظاهراً برای جلوگیری از خشونت میان ملل ایران عنوان شده است و طبیعتاً با این تفکیک تلاش میشود جنبه منفی فدرالیسم اتنیکی برجسته شده و آترناتیو فدرالیسم استانی، به زعم آنان، صلح طلب و مسالمت جو در مقابل فدرالیسم اتنیکی جنگ طلب و خشونت گرا قرار بگیرد. و اما دو بند دیگر به جنبه های مثبت فدرالیسم استانی در ایجاد دموکراسی و برابر حقوقی تمامی آحاد مردم بدور از هویت اتنیکی آن تاکید می ورزد. اما اندکی تعمق به متن این طرح ضعف و فتور این اندیشه بیش از پیش بر ملا میشود.

### **بررسی بند اول:**

که می گوید: **(در فدرالیسم استانی، اختلافات قومی دامن زده نمی شود و زمینه های خشونت و جنگ داخلی از بین میرود.)**

کاملاً آشکار است که تاکید به بروز خشونت و جنگ داخلی در برخورد با فدرالیسم اتنیکی تنها برای محروم کردن ملل غیر فارس ساکن ایران از داشتن حقوق برابر ملی است. چرا که تجربیات تاریخی در صد سال اخیر نشان داده است که ملل تحت ستم ایران برخوردی کاملاً متمدانه با مسئله برابر حقوقی داشته اند. نمونه برجسته آن ربط و مناسبات دوستانه میان حکومت ملی آذربایجان به رهبری سید جعفر پیشه وری و جمهوری مهاباد به رهبری قاضی محمد در میان سالهای



1324-25 است. این تجربه نشان می‌دهد که نه تنها هیچگونه درگیری و خصومتی میان آذربایجان و کردستان بروز نکرده، حتی مناسبات بسیار دوستانه میان این دو حکومت برقرار بوده است، یگانه اینکه حتی هیئت سیاسی حکومت ملی آذربایجان در مذاکره با دولت مرکزی وقت ایران، جمهوری مهاباد را نیز نمایندگی میکرد.

در خصوص خلق عرب ایران و ملت بلوچ نیز بایستی عنوان کرد که در صورت برپائی دولتهای ایالتی در آن مناطق، این ملتها تنها با دولت ایالتی ملت فارس ایران مرز مشترک دارند و لذا اگر قرار باشد تعرضی علیه هر کدام از این ملتها صورت گیرد نمیتواند از سوی ملت عرب و یا ملت بلوچ بوقوع بپیوندد. چرا که قدرت سیاسی دولتهای ایالتی مذکور به دلیل کمی و کیفی نمیتواند به آن اندازه باشد که بتواند با دولت ایالتی ملت فارس به خصومت بپردازد. این در حالی است که با وجود محرومیت‌های غیرانسانی که بر این ملتها روا رفته است، اما همواره پیام دوستی و مودت و همیاری از سوی رهبران این ملتها نسبت به ملل دیگر ایران ابراز شده است. بنابراین اگر خشونت در رابطه با ملل مذکور بروز کند میتواند از سوی بخش قدرتمند آن، یعنی دولت ایالتی فارس، که دارای قدرت برتری است به منصف ظهور برسد و نه عکس آن.

بنابراین مطرح کردن بروز خشونت و جنگ قومی برای رد فدرالیسم اتنیکی (برمبنای مرز زبانی) در ایران، تنها خاک پاشیدن به چشم مردم و برای مقاصد قدرت طلبانه شونیستی صورت میگیرد و نه چیز دیگر. در عین حال جریانات افراطی ناسیونالیسم فارس در صدد تقسیم سیاسی قدرت به مردم ایران (ملل ساکن در ایران) نیستند. چرا که هشتاد سال اخیر تمامی ایران را ملک شخصی خود تلقی میکرده اند و لذا آمادگی تن دادن به برابر زیستی را ندارند. و بر همین مبنا است که اهمیت حیاتی جنبش‌های سیاسی متعلق به ملل غیرفارس ایران برای احیاء دموکراسی و تقسیم واقعی قدرت سیاسی به مردمان این سرزمین و برپائی فدرالیسم دموکراتیک، روشن میگردد.

و در این میان نباید از نظر دور داشت که گرایش سیاسی مسلط در حاکمیت و اپوزیسیون در برخورد با فدرالیسم اتنیکی (ملی-زبانی) هیزم بیار معرکهء وحشت بوده و بدترین نمونه های موجود و از آن جمله یوگسلاوی و افغانستان که به خشونت‌های قومی منجر شده، به میان میکشد و از طریق ایجاد رعب در ذهن مردم در صدد تخریب یک پروسه واقعاً دموکراتیک در این کشور است. این گرایش ابداً نمونه‌هایی چون چکسلواکی را که حتی به جدائی دو ملت چک و اسلواک هم انجامید و خشونت در آن بکار گرفته نشد، اشاره نمی‌کنند.

### **بررسی بند دوم:**

که می‌گوید: **(در فدرالیسم استانی، تقسیم قدرت سیاسی به مناطق مختلف کشور با سازمان استانی صورت میگیرد و مانع از شکل‌گیری استبداد سیاسی دیگر میگردد.)**

**دلیل اول** بر رد این بند از آلترناتیو، ارائه آن تنها از سوی یکی از ملل ایران، یعنی نمایندگان ملت فارس ایران است. و این نشان آشکاری از قیام مابی منبعث از داشتن قدرت مسلط در جامعه ایران است. به عبارت دیگر این طرح که حتی ظاهراً هم معقول به نظر نمی‌رسد، بسیج افکاری عمومی و تهییج آن علیه آلترناتیو فدرالیسم اتنیکی جهت حفظ وضع موجود در ایران را مد نظر دارد تا پاسخی در خور به مسئله ملی در جامعه کثیرالملله ایران.

**دلیل دوم** بر رد این بند از آلترناتیو، حفظ بنیادهای سیستم برتری ملی- اتنیکی فارس بر دیگر ملل غیرفارس ایران است. چرا که با حفظ سیستم استانی امروز، همچنان که پیش از این توضیح دادیم، سیطره زبان و فرهنگ فارسی نسبت به زبان ملل غیرفارس در ایران محفوظ مانده و امکان برابر حقوقی در تمامی عرصه‌ها زندگی غیر ممکن خواهد بود.

**دلیل سوم،** در فدرالیسم استانی برابر حقوقی سیاسی برای ملل غیر فارس در ایران از صحنه حذف شده و ملل تحت ستم در ایران، چون سابق، رعیت هایی تلقی خواهند شد که تنها به هنگام انتخابات و رای دادن به نمایندگان منتخبات از راه دور (یعنی تهران) برگه های رای خود را به صندوقها خواهند ریخت و بدین ترتیب هرگز نماینده واقعی ملل غیرفارس بصورت فعال نقشی در سیاستگذاری ایران نخواهند داشت. این در صورتیست که در فدرالیسم اتنیکی، آذربایجان به صورت یک ایالت و مردم آن بمنابۀ یک واحد ملی دولت ایالتی خود را برپا خواهند کرد و اراده آزادانه و برابر مردم در تمامی صحنه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی اعمال خواهد شد. و از این طریق است که نه تنها اراده آزادانه مردم در ترقی و پیشرفت خود آذربایجان مفید خواهد بود، بلکه این اراده در پیشرفت و ترقی ایران نیز تاثیر بسزائی از خود بر جای خواهد گذاشت. و هم از این طریق است که حاکمیت دمکراسی بر پایه حاکمیت مردم در سراسر ایران جامه عمل به خود خواهد پوشید.

**دلیل چهارم،** در رد این آلترناتیو، گدائی مردم از دولت مرکزی برای رفع و رجوع مشکلات اقتصادی و اجتماعی است. در صورتیکه در فدرالیسم اتنیکی شهروندان حکومت های ایالتی، به مثابه شهروندان فعال برای پیشرفت و انکشاف مناطق خویش جانانه تلاش کرده و چرخ اقتصادی مناطق خویش را به گردش در خواهند آورد و به تناسب قوانین مصوبه و قراردادهای اصولی بده و بستانهای اقتصادی و مالیاتی میان حکومت های ایالتی و دولت فدرال مرکزی و برعکس به اجرا خواهد آمد.

**دلیل پنجم،** در رد این آلترناتیو اینکه؛ فدرالیسم استانی که بر ترکیب نامتناسباتنیکی در استانها از یکسو و پراکندگی ملل غیرفارس در این استانها از سوی دیگر بنا شده است. برای نمونه آذربایجان تا کنون به شش استان متفاوت (آذربایجان شرقی، غربی، زنجان، همدان و اردبیل و قزوین شقه شده است. تاثیر منفی این پراکندگی در واحدهای متفاوت سیاسی (استانها) در واقع امکان یک سیاست گذاری کلان برای تقویت و پیشرفت را در عرصه های مختلف از این ملت ها صلب میکند.

### **بررسی بند سوم:**

که می گوید: **(در فدرالیسم استانی، بر مبنای حقوق برابر شهروندی، تمامی آحاد مردم از حقوق مساوی برخوردار خواهند بود و لذا لزومی به برپایی فدرالیسم اتنیکی نیست.)**  
آیا واقعاً حقوق برابر شهروندی تامین کننده همه جانبه حقوق شهروندان در یک کشور کثیرالملله، آنهم با سابقه هشتاد ساله سیطره ناسیونالیسم افراطی فارسی در ایران مقذور و ممکن است؟

پاسخ این پرسش کاملاً منفی است. دلیل آن نیز خیلی ساده است. حقوق برابر شهروندی نه تنها در کشورهای تک فرهنگی و تک ملییتی، بلکه حتی در کشورهای متمدن امروزی در اروپا و آمریکا نیز تامین کننده برابر حقوقی شهروندان آن کشورها نیست.

برای نمونه در تمامی کشورهای اروپائی و آمریکا که حقوق برابر شهروندی در ممکن ترین درجه آن به اجرا در می آید تا کنون نتوانسته است حقوق برابر زنان در آن جوامع را تامین کند. سیاهپوستان آمریکا همچنان برای برابری حقوق شهروندی در جامعه آمریکا مبارزه پایان ناپذیری را دنبال می کنند. سخن معروف مارتین لوتر کینگ، مبارز حقوق شهروندی، را نباید فراموش کرد که گفت: **من هم رویایی دارم...!** و رویای کینگ چیزی جز حقوق برابر شهروندی در جامعه متمدن آمریکا نبود. هنوز هم سرخپوستان برای برابر حقوقی خود در کانادا راه درازی در پیش دارند.

آوردن این مثالهای اندک از کشورهای متمدن جهان تنها به این دلیل ساده بود که عنوان کنیم که هنوز حقوق واقعاً برابر شهروندی در این کشورها به اجرا در نیامده است. چگونه است که رهبران و روشنفکران ملت فارس در ایران مدعی

میشوند که حقوق برابر شهروندی آنها در جامعه چند زبانه و مولتی فرهنگی ایران میتواند حقوق واقعاً برابر شهروندی را به منصفه عمل دریاورد؟!

و دقیقاً بر این میانست که سازماندهی فدرالیستی جامعه میتواند احاد مردم را در کوچکترین ابعاد خود به صحنه کارزار مبارزه اجتماعی بکشاند و از طریق فعال کردن شهروندان بتواند برابر حقوقی را تا حد ممکن جاری سازد. فدرالیسم اتیکی اتفاقاً از این منظر پاسخ درخوری است به یکی از جدی ترین و فراگیرترین معضلات کشور که تحت عنوان ستم ملی انسانها را به قربانگاه شونیسم و برتری قومی می کشاند.

### **سیاست منطقه ایی هارمونیک و سیاست جهانی متوازن:**

پیشرفت تکنولوژی و انقلاب انفورماتیک ناظر بر آن ملل جهان را به هم نزدیکتر کرده است. این نزدیکی بتدریج اندیشه گلوبالیزاسیون را به مثابه یک چشم انداز قابل دستیابی در پیش پای جهان امروز قرار داده است. ارتباط ارگانیک میان جوامع، ملل و کشورها بیش از پیش جایگاه رفیع خود را در مناسبات میان کشورهای جهان بازیافته است. بنابراین زیستن مناسب برای هیچ کشوری به دور از مناسبات با کشورهای همسایه و جهان تقریباً ممکن نیست.

از سوی دیگر جهان بسوی تشکیل و ترکیب بلوک بندیهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پیش میرود. اتحاد کشورهای آمریکایی، اروپائی و آسیای با تلاشهای گسترده ایی در حال شکل گرفتن است. اگر چه سمت و سوی این اتحادها برای تقسیم قدرت سیاسی - اقتصادی در جهان است اما این اتحادها در عین حال نزدیکی، همیاری و همکاری ملل ساکن در آن کشورها را نیز در دستور کار خود قرار داده است. بنابراین حیات و حضور یک کشور به تنهایی در شرایط کنون با سمت و سویی که کشورهای قدرتمند جهان در پیش گرفته اند امر بغایت مشکلی خواهد بود. لذا حرکت بسوی نزدیکی، همیاری و همکاریهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یکی از الزامات حیات و ممانت کشورهای است. ایران نیز در این میان نمیتواند و نباید از قافله نزدیکی، همیاری و همکاری منطقه ایی و جهانی دور بماند. به عبارت دیگر همکاریهای منطقه ایی یکی از پایه ایی ترین امکانات حضور فعال و تاثیرگذار در مناسبات جهانی است.

در عین حال شکل گیری و استمرار حیات دمکراسی در کشوری که در محاصره کشورهای غیردمکراتیک باشد اندکی مشکل می نماید. لذا مبارزه برای دمکراتیزه کردن ایران جدا از تلاش برای تاثیرگذارن در دمکراتیزاسیون کشورهای منطقه نیست. و این مهم امر دو و یا چند جانبه ایست که از سوی ایران و کشورهای منطقه بایستی به آن صحنه گذارده شود. چرا که بدون دمکراسی و یا حرکت بسوی آن تحقق امر همکاری سازنده و دوجانبه امر تقریباً غیر ممکن است. سیاستهای منطقه ایی و تاکنونی حکومت پهلوی ها و جمهوری اسلامی چیز جز کاشتن تخم نفاق و کینه در میان دولتها و ملتهای منطقه نبوده است. نفاق و کینه ایی که تا به امروز تنها قدرتهای بین المللی میوه آن را چیده اند.

بر همین اساس، پروژه فدرالیسم دمکراتیک در ایران در واقع زمینه های حرکت بسوی واحدهای سیاسی بزرگتر و دمکراتیک تر، از نوع اتحادیه اروپا، را در منطقه میتواند فراهم سازد. چرا که شکل گیری یک حاکمیت دمکراتیک فدرالیستی در ایران، علی رغم سیاستهای دول شاه و شیخ که بر مبنای ضدیت با ملل ساکن ایران، ضدیت با کشورهای منطقه را دنبال میکرد، حضور ملتهای ساکن ایران که امتداد جغرافیای فرهنگی همه آنان به کشورهای همسایه کشیده میشود (فارسها در افغانستان و تاجیکستان، ترکها در آذربایجان، ترکیه، افغانستان و ترکمنستان، کردها در عراق و ترکیه و سوریه، بلوچها در پاکستان و افغانستان و عربها در کشور عراق و دیگر کشورهای عربی...) را به مثابه پل دوستی و نزدیکی میان کشورهای منطقه به حساب آورده، زمینه های همیاری و همکاریهای نزدیک را فراهم سازد. طبیعی است که این نزدیکی بایستی با تکیه بر پرنسپهای دمکراتیک منافع دو و یا چند جانبه کشورهای شرکت کنند در این همکاریها را تامین کند. به نظر میرسد تنها از طریق اینگونه همکاریهای دوستانه و برپایی یک سیاست هارمونیک و دمکراتیک در منطقه میتوان در صحنه سیاست جهانی حضور فعال یافت و بر مناسبات آن تاثیر گذاشت.

و باز از این طریق است که میتوان با تاکید به روشهای دمکراتیک، علیه هرگونه خشونت و نظامیگری در منطقه و جهان پای فشرد.

و باز از این طریق است که میتوان با طرح مطالبات عادلانه کشورها در مناسبات جهانی، افکار عمومی جهان را در سمت و سوی **برپائی جهانی بهتر** و عادلانه سازماندهی کرد.